

بلاغت کاربردی
کارشناسی ارشد
جلسه ششم
مدرس: دکتر دارابی

بديع معنوی

مراعات النظير

در سخن واژه‌هایی به کار برده شود که در معنا با یکدیگر پیوند داشته باشند.

بهار و سرو و گل و سوسن ای بهارِ بتان چو در کنار منی جمله در کنار من است

داغ گوی آورده و چوگان علم کرده است آه از فضای سینۀ من خوبتر میدان کجاست

تضاد

واژه‌هایی را در سخن به کار برند که در معنا با یکدیگر ناسازند.

دوستان و دشمنان را از تو روز **رزم و بزم** شانزده چیز است بهره وقت کام و وقت کار
نام و ننگ و فخر و عار و عز و ذل و نوش و زهر شادی و غم، سعد و نحس و تاج و بند و تخت و دار

پارادوکس یا متناقض نما

جمعِ دو امر متضاد با هم است.

غرقه گشتند در این بادیه بسیاری چند	باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست
ما را بکشت یار به انفاسِ عیسوی	این قصه عجب شنو از بخت واژگون
از تزلزل بیشتر محکم شود بنیادِ ما	جنبش گهواره، خواب طفل را سازد گران
همچو یوسف می فزاید عزت از خواری مرا	نیست صائب چاه و زندان بر دل من ناگوار

تلمیح

اشاره‌ای بسیار کوتاه به داستان، مثل یا سخنی است.

شکوه **آصفی** و اسب **باد** و **منطق طیر** به باد رفت و از او خواهی هیچ طرف نبست

اشاره به حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان.

نه شگفت اگر از **فردوس** **ادریس** فرود آید تا **درس** **کند** پشت اخبار جهاننداری

اشاره به حیات جاوید ادریس نبی در بهشت و زندگی او در آنجا با جسمش. مصراع دوم هم به تدریس بسیار ادریس اشاره دارد که به این سبب، این نام را یافته است.

ز زهر کینه **خسرو** هنوز از تربت **شیرین** گیاه تلخ می‌رُوید، پی **فرهاد** می‌لرزد

دیگران از دیدن **یوسف** بریدند گرچه کف زخم‌ها را بر دل و جان **زلیخا** رفته‌اند

لف و نشر مرتب

نخست دو یا چند چیز را ذکر کنند و سپس وابستگی برای هریک در ادامه بیاورند و این واژگان دو به دو به هم باز می گردند و به هم وابسته اند.

اثر است و اخضر به بزم تو امشب یکی تَفِ منقل، یکی موج ساغر

اثر یا کُره آتش به تَفِ منقل و اخضر که نام دریایی است به موج ساغر برمی گردد.

زان زلف و رو گرفت سیاهی و روشنی روی سیاه، لیل و رخ روشن، نهار

سیاهی شب به زلف و روشنی روز به چهره برمی گردد.

سزد گر من تو را دایم به طبع و طوع و جان و دل کنم خدمت؛ برم فرمان؛ نهم گردن؛ شوم چاکر

هر کدام از موارد به واژه همرنگش برمی گردد.

لف و نشر مُشوش

در بازگشتِ واژگان به یکدیگر، سامان و نظمى نباشد.

روز و شب را که به اصل از حبش و روم آرند پیش خاتون عرب جوهر لالا بینند

روم به روز و حبشه به شب برمی گردد.

عشق آن کیمیاست کز رخ و چشم روز و شب، نقره و زر انگیزد

زر به رخ و نقره به چشم برمی گردد.

حُسن تعلیل

سخنور در میان دو پدیده، پیوندی خیالی بیابد و یکی را به شیوه‌ای شاعرانه، بهانه و علت دیگری بشمارد.

گل بر رخ رنگین تو تا لطفِ عرق دید در آتش رشک از غم دل، غرق گلاب است

مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد، جام می ز کف ننهاد

در هر طرف ز خیلِ حوادث، کمینگی است زان رو عنان گسسته دواند، سوارِ عمر

اسلوب معادله

شاعر در یک مصراع، مطلب مورد نظر خود را بیان می‌کند، سپس برای اثبات نظر خود، در مصراع دیگر مثالی محسوس برای آن ذکر می‌کند.

دست از دامن دل‌های پریشان برمدار	رو به دریا می‌رود، ابری که بی‌باران شده است
عشق را پروانه باید تا که سوزد پیش شمع	خود مگس بسیار یابی هر کجا شکر بود
دوردستان را به احسان یادکردن همت است	ورنه هر نخلی به پای خود ثمری افکند